



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳) فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَرَيِّنَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷)﴾

جریان بنی اسرائیل را ذات اقدس الاله بعد از اتمام حجت چنین بازگو فرمود که ما اینها را وارث زمین کردیم
بینیم چه می کنند گاهی به صورت متکلم مع الغیر گاهی به صورت فعل مغایب فرمود ما ناظر اعمال اینها هستیم
﴿لَنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۱ ﴿فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۲ این دو تا آیه ناظر به این جریانهاست که ما شما را حاکم بر زمین
کردیم تا بینیم چه می کنید بعد هم فرمود ﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۳ این تعلیق حکم بر وصف مشعر به
علیت است فرمود شما به جای ظالمین نشستید اینکه فرمود شما به جای ظالمین نشستید يك هشدار ضمنی است
یعنی قبل از شما يك عده ای ظالمان روی زمین حکومت می کردند ما آنها را منقرض کردیم و شما را جانشین آنها
قرار دادیم اگر شما هم خدای ناکرده همان راه را طی کنید به همان سرنوشت محکوم خواهید شد ﴿وَسَكَنْتُمْ فِي

۱ - سوره یونس، آیه ۱۴

۲ - سوره اعراف، آیه ۱۲۹

۳ - سوره ابراهیم، آیه ۴۵

مساكن الذين ظلموا^۱ درباره بنی اسرائیل این خطر هم بود که اینها قبلاً اختلاف داشتند يك اختلاف محمود و مدوحی که حق چیست بعد از اینکه وجود مبارك موسى و هارون (سلام الله علیهما) حق را برای آنها روشن کردند و بین شد و معجزاتی که خدای سبحان به این دو بزرگوار عطا کرد از آنها به عنوان بینات یاد کرد ﴿آیات بینات﴾^۲ این تعبیر آیات بینات کم است یکی درباره حضرت ابراهیم و جریان مکه است که فرمود ﴿فيه آیات بینات مقام ابراهیم﴾^۳ یکی هم درباره آیات و معجزات حضرت موسای کلیم است که فرمود ﴿تسع آیات بینات﴾^۴ دادیم کلمه بین و بینة و اینها فراوان نیست درباره بعضی از معجزات است بنی اسرائیل بعد از اتمام حجت و مشاهده آیات بین آن اختلاف محمود و مدوحشان که برای تشخیص حق از باطل بود بعداً تبدیل شد به اختلاف مذموم اختلاف قبل العلم يك اختلاف محمودی است دو نفر همفکر هم بحث هم اندیشه تضارب آرا دارند اختلاف نظر دارند تا معلوم بشود حق با کیست این يك چیز بسیار خوبی است این «اضربوا بعض الرؤى فانه بحث فانه يتولد منه الصواب»^۵ همان بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) عامل خوبی است لکن اختلاف بعد العلم يك اختلاف بدی است در سوره مبارکه بقره این بحث مخصوصاً گذشت که ﴿كان الناس امة واحدة﴾^۶ و بعد اختلاف داشتند ما انبیا را فرستادیم آیات الاهی احکام حکم را نازل کردیم تا اختلافشان برطرف بشود عده‌ای فهمیدند و دست از اختلاف برداشتند عده‌ای بعد العلم اختلاف کردند این اختلاف بعد العلم اختلاف مذموم است آنجا فرمود ﴿فما اختلفوا حتى جاءهم العلم بغياً بينهم﴾ همان اختلاف مذموم دامنگیر بنی اسرائیل شد اینجا هم همین مطلب را

۱ - سوره ابراهیم، آیه ۴۵

۲ - سوره بقره، آیه ۹۹

۳ - سوره آل عمران، آیه ۹۷

۴ - سوره اسراء، آیه ۱۰۱

۵ - غرر الحکم، ص ۴۴۲

۶ - سوره بقره، آیه ۲۱۳

بیان می‌فرمایند فرمود ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ﴾ یعنی این اختلافشان بعد العلم است اختلاف بعد از علم باعث انقراض است و باعث انتقام الاهی است فرمود ﴿أَنْ رَبِّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ این آیه در صدد حصر نیست که خدای سبحان در دنیا اینها را کیفر نمی‌دهد ولی کیفر نهایی و حل اختلاف نهایی البته به قیامت موکول می‌شود معارفی که در این بخش از سوره مبارکه یونس ذکر شده است احیاناً سؤال برانگیز است چون بسیاری از آیات جریان نوح را ذکر فرمود جریان موسای کلیم را ذکر فرمود بخش وسیعی از اینها مربوط به جریان موسی و هارون (سلام الله علیهما) از يك طرف آل فرعون از طرف دیگر سحر ساحران از يك طرف داوری تماشاچیان از طرف دیگر این‌گونه از مسائل را مطرح فرمود. فرمود اگر شما در این زمینه تردیدی دارید بالأخره از عالمان یهود مطالبی را سؤال بکنید این سوره یونس در مکه نازل شد نه در مدینه در اوایل مکه هم نازل شد نه در اواخر و هنوز اختلاف رسمی و جدی بین مسلمانها و یهودیها پیش نیامده بود و علمای یهود اصراری هم نداشتند که آیات مربوط به گذشته را کتمان بکنند لذا فرمود از آنها سؤال بکنید مطالب مشترك جریان حضرت نوح را جریان حضرت موسی را جریان حضرت هارون را مبارزات با فرعون را غرق فرعون را نجات بدن فرعون را اینها را بروید سؤال بکنید اگر شك دارید در این زمینه آن مسائل مورد اختلاف که بعدها پیش آمد آنها را ارجاع نمی‌دهد آنجا درباره آن‌گونه از مسائل فرمود ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بَايْدِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۱ درباره آن‌گونه از مسائل اختلاف فرمود ﴿يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ درباره آن‌گونه از آیات فرمود اینها ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ فرمود اینها همان‌طوری که فرزندان خودشان را می‌شناسند پیغمبر را هم می‌شناسند تردیدی ندارند منتها آیات مربوط به قرآن و اسلام و نبوت را تحریف می‌کنند کتمان می‌کنند و مانند آن

اما آیات مربوط به حضرت موسی و هارون و آل فرعون و آل ابراهیم و اینها را که یکی نجات پیدا کرد یکی نجات پیدا نکرد اینها را داعی بر کتمان ندارند فرمود اگر شك دارید از آنها سؤال کنید مطلب اساسی این است که ضمیر در اینجا خطاب به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است به حسب ظاهر فرمود ﴿فان كنت في شك مما انزلنا اليك﴾ این سیاق نشان می‌دهد که منظور شخص پیغمبر نیست برای اینکه آن حضرت (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) منزّه از شك است خدای سبحان مکرر به او فرمود این اخبار غیب است که ما به شما گفتیم ﴿تلك من انباء الغيب نوحيها اليك﴾^۱ و مانند آن و در بحثهای سابق هم داشتیم که شك اصولاً برای انسان معصوم فرض ندارد برای اینکه اینها جزء مخلصین اند يك، مخلص در مرتبه‌ای از کمال وجودی قرار دارد که آنجا باطل راه ندارد این دو، هر جا باطل نبود شك هم وجود ندارد این سه، چرا؟ برای اینکه شك همیشه در جایی است که دو شیء باشد یکی الف یکی با آن‌گاه انسان چیزی را از دور ببیند نمی‌داند این الف است یا با اگر يك جایی فقط الف بود و غیر از الف چیز دیگر نبود و انسان یقین دارد در اینجا غیر از الف چیز دیگر نیست هر حرفی را از دور یا نزدیک ببیند یقین دارد الف است مثالی که قبلاً ذکر می‌شد این بود که اگر در يك کتابخانه‌ای غیر از قرآن اصلاً کتابی نباشد ما یقین داریم اینجا مخصوص قرآن است و غیر از قرآن اصلاً کتابی نیست هر کتابی را در قفسه دور یا نزدیک كوچك یا بزرگ ببینیم یقین داریم قرآن است چون یقین داریم که در اینجا غیر از قرآن کتاب دیگر نیست ما شك نمی‌کنیم آیا این کتاب قرآن است یا کتاب فقه یا کتاب دعا در این کتابخانه غیر از قرآن چیز دیگر نیست همیشه شك فرع بر وجود دو چیز است اگر در این کتابخانه غیر از قرآن يك کتاب دیگری هم باشد آن وقت ما يك کتابی را از دور ببینیم شك می‌کنیم که آیا قرآن است یا فلان کتاب مقام مخلصین مقامی است که شیطان اصلاً راه ندارد

اینکه گفت ﴿وَلَا غَوِيَّهٖمۡ اٰجَمِیۡنَ﴾* الا عبادك منهم المخلصين^۱ نه برای اینکه من به آنها احترام می‌کنم یا ترحم می‌کنم و مانند آن بلکه نسبت به اینها دسترسی ندارم نظیر مراحل بالاتر که ﴿فَمَنۡ یَسْتَمِعِ الْاَنۡ یَجِدۡ لَهٗ شَہَابًا رَّصَدًا﴾^۲ ﴿وَجَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلشَّیَاطِیۡنِ﴾^۳ و مانند آن که اصلاً شیطان در آن مقام حضور و ظهور ندارد اگر شیطان در يك جایی ظهور نداشت باطل در آنجا حضور ندارد اگر باطل در آنجا حضور نداشت جز حق چیز دیگری نیست اگر جز حق چیز دیگری نیست کسی که به آن مرحله رسیده است هر چه فهمید یقین دارد حق است اینکه در خطبه چهارم نهج البلاغه وجود مبارك حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد ﴿مَاشِکَکَتۡ فِی الْحَقِّ مَذَارِیۡتَہٗ﴾^۴ همین است فرمود از آن روزی که حق را به من نشان دادند من اصلاً شک نکردم برای اینکه من در جایی هستم که اصلاً باطل آنجا حضور ندارد وقتی باطل وجود نداشته باشد من شک نکنم که چه؟ که فلان است یا فلان؟ غیر از حق چیز دیگر نیست وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین‌طور است این جزء کامل‌ترین بندگان مخلص است در مقام مخلصین اصلاً باطل وجود ندارد وقتی باطل وجود نداشت شک فرض ندارد نه اینکه شک فرض دارد و اینها شک نمی‌کنند چه اینکه یوم القیامہ ﴿رَبَّنَا اِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لَا رِیۡبَ فِیۡہٗ﴾^۵ این ﴿لَا رِیۡبَ فِیۡہٗ﴾ به چندین وجه قابل تطبیق است ﴿لَا رِیۡبَ فِیۡہٗ﴾ یعنی «لَا رِیۡبَ فِی ثُبُوتِہٖ» «لَا رِیۡبَ فِی اِمْکَانِہٖ» «لَا رِیۡبَ فِی وَقُوعِہٖ» و مانند آن که در آن شکی نیست یعنی یقیناً قیامت واقع می‌شود این یکی، یکی اینکه آن روز ظرف شک نیست در آن روز ریب وجود ندارد ما هر چه را دیدیم یقین داریم همین است در دنیا اگر يك کسی را ببینیم چون باطنش

۱ - سورة حجر، آیات ۳۹-۴۰

۲ - سورة جن، آیه ۹

۳ - سورة ملک، آیه ۵

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۴

۵ - سورة آل عمران، آیه ۹

برای ما مستور است ظاهرش برای ما مشهور است شك می‌کنیم که ظاهرش مطابق با باطن است یا نه اما در قیامت ﴿تبلى السرائر﴾^۱ است اگر کسی به يك صورتی در آمد واقعاً همین‌طور است ﴿لاریب فیه﴾^۲ یعنی آن روز ظرف شك نیست نه متعلق شك است که معنا اول است نه ظرف شك است که معنی دوم است که این دو تا معنی خیلی با هم فرق می‌کنند در مقام مخلصین شك اصلاً وجود ندارد نه اینکه آنجا شك هست ولی حضرت شك نمی‌کند برای اینکه منشأ شك شیطان و وهم و امثال ذلك است وهم آنجا راه ندارد نفس اماره آنجا شیئیت ندارد ابلیس آنجا راه ندارد حق محض است وقتی حق محض شد جا برای شك نیست وجود مبارك حضرت امیر تنها از خودش سخن نمی‌گوید یعنی پیغمبر هم همین‌طور است آن دوازده معصوم دیگر (علیهم السلام) هم همین‌طورند فرمود «ماشککت فی الحق مذاریته»^۳ پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محال است که شك بکند از باب سالبه به انتفای موضوع نه اینکه آنجا شك ممکن است و حضرت شك نمی‌کند اصلاً آنجا جا برای شك نیست برای اینکه شك همیشه فرع بر دو چیز است آنجا غیر از يك چیز یعنی حق چیز دیگر نیست چنین ذات مقدسی هرگز شك نمی‌کند و منظور از اینکه ﴿فان كنت فی شك﴾ ناظر به ... است نظیر آنچه که در سوره مبارکه زمر به پیغمبر فرمود ﴿لئن اشرکت لیحبطن عملک﴾^۴ خب این معلوم است منظور مردم‌اند نه منظور پیغمبر این قرینه منفصل یعنی در سوره مبارکه زمر آنجا فرمود آیه ۶۵ سوره زمر این است ﴿ولقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین﴾^۵ خب این معلوم است یقیناً که منظور پیغمبر نیست نظیر ﴿یا ایها النبی اذا طلقتم

۱ - سوره طارق، آیه ۹

۲ - سوره آل عمران، آیه ۹

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۴

۴ - سوره زمر، آیه ۶۵

۵ - سوره زمر، آیه ۶۵

النساء^۱ خب این صدر خطاب متوجه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی حضرت زنی طلاق نداد که فرمود ﴿یا ایها النبی اذا طلقتم النساء﴾^۲ خب خطاب به آن حضرت است ولی چون او بالأخره گیرنده وحی است مسئول امت است او گیرنده است تا به امت القا بکند تبلیغ بکند وگرنه سخن از طلاق همسر پیغمبر در کار نبود شاهد دیگر که شاهد متصل است تقریباً شاهی است که در همین سوره مبارکه یونس بعد از چند آیه همین سوره می خوانیم

سؤال: ... جواب: بالأخره يك مرتبه‌ای از احتمال خلاف باید باشد دیگر در مرتبه آنجا حالا گفتند ترك اولاست و مانند آن بالأخره يك مرحله‌ای باید باشد در مقام مخلصین اصلاً فرض ندارد که مثلاً آدم بگوید يك مرحله ضعیف ولو يك میلیاردم مثلاً صدم مثلاً آن يك درصد را یا يك در هزار را هم به میلیاردم تقسیم بکنیم بگوییم يك میلیاردم يك هزارم ولی بالأخره باید باشد یا نه اگر باطل باشد شك وجود دارد حالا یا شك کامل یا شك ضعیف یا شك متوسط ولی اگر جایی اصلاً باطل وجود نداشت شك فرض ندارد در همین سوره مبارکه یونس آیه ۱۰۴ ذات اقدس اله به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که به مردم بگو که اگر شك دارید راه حل این است ﴿قل یا ایها الناس ان كنتم فی شك من دینی﴾^۳ اگر شك دارید من که شك ندارم من راه خودم را ادامه می‌دهم شما هم راه خودتان را پس پیدا است اینجا که می‌فرماید ﴿ان كنتم فی شك﴾^۴ منظور مردم اند ﴿فلا أعبد الذین تعبدون من دون الله و لكن اعبد الله الذی يتوفكهم و امرت ان اکون من المؤمنین﴾^۵

۱ - سوره طلاق، آیه ۱

۲ - سوره طلاق، آیه ۱

۳ - سوره یونس، آیه ۱۰۴

۴ - سوره یونس، آیه ۱۰۴

۵ - سوره یونس، آیه ۱۰۴

سؤال: ... جواب: نه يك وقت است كه سؤالات ابتدایی است برای اینکه مطالب یکی پس از دیگری ظهور می‌کند این بله چون در قوس نزول آنها همه چیز را می‌دانستند نور اول بودند اما در قوس صعود یکی پس از دیگری برایشان روشن می‌شود اما مسئله شك آن است كه يك مطلبی را گفته باشند به او او نتواند تلقی کند تردید داشته باشد كه مثلاً آیا از خداست یا از شیطان است يك مطلبی را كه به او گفتند و شك دارد الان خدا می‌فرماید كه مطالب را ما به شما گفتیم شما یا مشكلتان در صدق خبری است یا صدق مخبری است بالأخره منشأ شك این است دیگر یا انسان در صدق خبری شك دارد نمی‌داند این خبر درست است یا نه یا این است كه نمی‌داند این آقا گزارشگر آدم راستگوست یا نه؟ خب اگر گزارشگر ذات اقدس اله است كه ﴿وَمِنْ أَصْدَقِ مَنْ اللَّهِ قِيلًا﴾^۱ اگر گزارش وحی است كه آنجا بطلان در آن نیست ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ شك فرض ندارد اما مسئله عدم درایت یعنی جهل بسیط اینکه در قوس صعود است وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر لحظه چیز جدیدی را از ذات اقدس اله یاد می‌گیرد ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۲ «رب زدنی علماً» «رب زدنی علماً» چیز جدید یاد [می‌گیرد] به این نمی‌گویند شك، شك آن است كه يك چیزی را خدا به پیغمبر بفرماید این بعد از دریافت یا مشكل صدق خبری داشته باشد یا مشكل صدق مخبری این در هیچ جهت شك ندارد مطلب دیگر این است كه فرمود ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ در بحثهای سوره مباركه آل عمران گذشت در سوره مباركه بقره گذشت كه حق دو قسم است يك حقی است كه مقابل ندارد مقابل او عدم است نه باطل این آن است كه در سوره لقمان آمده در دیگر سور آمده كه خدا حق است ﴿ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَانْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَانَّ اللَّهَ هُوَ

۱ - سوره نساء، آیه ۱۲۲

۲ - سوره طه، آیه ۱۱۴

العلی الکبیر»^۱ مقابل این حق باطل نیست مقابل این حق عدم است چون حق و باطل عدم و ملکه‌اند و رفع هر دو ممکن است گرچه جمعشان ممکن نیست ممکن است يك جا نه اعما باشد نه بصیر مثل جدار، جدار نه اعماست و بصیر چون اعما و بصیر، عَمّا و بصر عدم و ملکه‌اند نه تقيضين لذا جمعشان محال است و رفعشان محال نیست حق و باطل این چنین است که فلان قضیه یا حق است یا باطل اما جدار حق است یا باطل اصلاً جدار مربوط به فلان قضیه نیست نه حق است نه باطل حق و باطل عدم و ملکه‌اند جمعشان محال است رفعشان ممکن اما حقی که بر ذات اقدس الاله اطلاق می‌شود آن معنی حقیقت و هستی محض است مقابل ندارد که شأنی داشته باشد منتها فاقد، مقابل آن عدم است این ﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ﴾^۲ اینکه فرمودند ﴿وَإِنْ مَائِدَعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۳ درباره بتهاست وگرنه آن حق است ﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ﴾^۴ مقابل ندارد يك حقی است که مربوط به فعل خداست کار خداست دین خداست قانون خداست این حق من الله است ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ و اینکه گفته شد وجود مبارك حضرت امیر «علی مع الحق»^۵ با این حق است با این حقی که «من ربك» است نه آن حقی که ﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ﴾^۶ آن ﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ﴾ اصلاً مقابل ندارد چیزی با آن نیست گرچه آن با همه اشیاست ﴿وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۷ چیزی هیچ مقیدی با مطلق نیست گرچه مطلق با همه مقیدهاست چیزی با خدا نیست گرچه خدا با هر شیء و هر شخص است خب آن حقی که در سوره مبارکه آل عمران بود بقره بود اینجا هست ﴿الْحَقُّ مِنْ

۱ - سوره لقمان، آیه ۳۰

۲ - سوره لقمان، آیه ۳۰

۳ - سوره لقمان، آیه ۳۰

۴ - سوره لقمان، آیه ۳۰

۵ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

۶ - سوره لقمان، آیه ۳۰

۷ - سوره حدید، آیه ۴

ربك﴾ این حکم خداست دین خداست فقه خداست فعل خداست بالأخره این حق است که علی (سلام الله علیه) با این حق است «علی مع الحق»^۱ و چنین حق چون فعل خداست بالأخره صادر اول و ظاهر اول نیست ظاهر اول و صادر اول همان انسان کامل است لذا این ضمیر یدور به حق برمی گردد ﴿علی مع الحق و الحق مع علی یدور﴾ یعنی یدور حق «معه» یعنی مع علی (علیه السلام) «حيث ما دار»^۲ یعنی حضرت علی هر جا علی باشد حق است نه هر جا حق باشد علی هست ما يك حق غیر از اینها نداریم که ببینیم حضرت امیر به دنبال حق می گردد یا نه ما الان می خواهیم بفهمیم چه کسی حق است کدام مطلب حق است کدام قانون حق است کدام حکم حق است این چنین نیست که قبلاً يك حق داشته باشیم بعد کارهای معصوم را اهل بیت را بر آن تطبیق بکنیم ببینیم اگر مطابق با آن درآمد معلوم می شود اینها با حق اند و اگر مطابق با آن درنیامد معلوم می شود با حق نیستند ما اگر خواستیم ببینیم چه چیزی حق است یا نه باید ببینیم اینها چه گفتند «علی مع الحق و الحق مع علی یدور»^۳ این یدور ضمیرش به حق برمی گردد «معه» یعنی به حضرت امیر «حيث ما دار»^۴ این ضمیر دار هم به حضرت امیر برمی گردد حق در محور اهل بیت دور می زند نه اینکه اهل بیت در مدار حق اند اگر يك دین دیگری بود يك قانون دیگری بود يك شریعت دیگری بود که اینها تابع آن بودند بلکه اینها یدور مع آن حق حيث ما دار الحق اما فرض در این است که ما دین و شریعت را از اینها داریم هر چه به اینها وحی شده است می شود شریعت اگر درباره عمار یاسر (رضوان الله علیه) هم این تعبیر آمده عمده آن تفاوت در مرجع ضمیر است این تعبیر درباره

۱ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

۲ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

۳ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

۴ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

عمارِ یاسر هم آمده دیگر، عمارِ یاسر «مع الحق» است «یدور معه حیث ما دار»^۱ اما عمارِ یاسر «مع الحق» است یدور عمارِ یاسر «معه» یعنی مع الحق «حیث ما دار»^۲ یعنی دار الحق هر جا حق باشد عمارِ یاسر آنجاست اما حق را از کجا می‌شود تشخیص داد هر جا که حضرت امیر فرمود بالأخره ﴿الحق من ربك﴾ اگر انسان کامل این حد است که حقی که من ربك است در مدار اوست حق علی‌محور است نه علی حق‌مدار دیگر فرض ندارد این را شك بکنند که فرمود ﴿الحق من ربك﴾ و دو تا نهی هم هست یکی ﴿فلا تكونن من الممترين﴾ یکی ﴿ولا تكونن من الذين كذبوا﴾ بالأخره انسان سه گروه است به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) یا مؤمن است یا منکر است یا شاك این دو گروه كلاهما فی النار آن يك گروه اهل نجات‌اند اگر مؤمن بود که اهل نجات‌اند اگر شك کرد یا تكذیب کرد كلاهما فی النار این ﴿فتكون من الخاسرين﴾ به هر دو سنخ برمی‌گردد فرمود ﴿الحق من ربك فلا تكونن من الممترين﴾ يك، دو ﴿ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله﴾ چرا؟ برای اینکه «فتكون ان كنت من الممترين فتكون ان كنت من المكذبين من الخاسرين» چون شك در دین هم بالأخره سرمایه‌اش را باخت یعنی این هویت و این وقت و این عمر را داد يك مشت شکاکیت گرفت ﴿الحق من ربك فلا تكونن من الممترين﴾ این يك، ﴿ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله﴾ دو، اگر جزء ممترين بودید یا جزء مكذبين بودید ﴿فتكون من الخاسرين﴾ برای اینکه آدم سرمایه را داد چیزی نگرفت و مثل برف آب شد و آن روز هم که جا برای کسب نیست فرمود حالا آنها که شك می‌کنند يك وقتی شك قبل العلم است ما به آنها مهلت می‌دهیم راههای درون و بیرون را برای اینها شکوفا می‌کنیم که حل بشود شك قبل العلم نعمت خوبی است سبب تحقیق است اما شك بعد العلم دیگر شك

۱ - بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

۲ - بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۲

عمدی است نه شك عالمانه این در حقیقت به شك عزمی برمی گردد نه شك جزمی ما يك شك داریم گرچه گاهی اینها کنار هم ذکر می شود هر کدام جای دیگری را می گیرد ولی در مقام فرق گذاشتن ما يك شك داریم و يك تردید، شك در قلمرو جزم علمی است تردید در منطقه عزم عملی آنجا که انسان سخن از ظن و وهم و خیال و اینهاست یا برهان بر او اقامه نشده یا شده اگر برهان نشده ممکن است شك داشته باشد اگر برهان شده که بالأخره جزم دارد و اگر دلیل مظنه بود، خطابی بود مظنه دارد و مانند آن شك در حریم بجهای علمی و جزم علمی است گاهی جزم علمی حاصل شد هیچ شکی ندارد این محدوده علمش و اندیشه اش تمام شد هیچ مشکل علمی ندارد اما می خواهد حالا انگیزه داشته باشد تصمیم بگیرد چون عالم عادل نیست اینجا مشکل عملی دارد نه مشکل علمی آن گاه عالماً عامداً گناه می کند اینکه عالماً عامداً گناه می کند که مشکل علمی ندارد که، این اصلاً درس خوانده چندین بار این را هم درس گفته در این زمینه کتاب نوشته که فلان کار حرام است این مشکل علمی ندارد این شك علمی ندارد اما تردید عملی دارد تردید عملی یعنی چه؟ یعنی آنجایی که منطقه عزم است نه منطقه جزم این آنجا دستش می لرزد همان طوری که انسان با چشم می بیند با دست کار می کند گاهی ممکن است چشم خیلی قوی باشد و دست فلج باشد بلرزد در صحنه نفس هم بشرح ایضاً [همچنین] يك بخشی مربوط به جزم علمی است که آن مربوط به درس و بحث است برهان باید اقامه بکند تا روشن بشود این دستگاهش خیلی قوی است این آقا در این زمینه کتاب هم نوشته اما بخش دیگری که هیچ ارتباطی با بخش اندیشه ندارد آن بخش انگیزه است کار عزم است می خواهد تصمیم بگیرد اینجا محور تصمیم گیری اش فلج است می لرزد لذا می بینیم عالماً عامداً گناه می کند اینکه عالماً عامداً گناه می کند مشکل علمی که ندارد مشکل شك و اینها هم ندارد مشکل تردید دارد این

است که فرمود ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۱ بکند نکند گاهی می‌کند گاهی نمی‌کند گاهی قد یطیع قد یسیء، بعضی ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا﴾^۲ این است، فرمود چه از آن گروه باشی که شك داشته باشی چه از این گروه باشی که تكذيب بکنی این تكذيب کردن کاری به مسئله شك ندارد گاهی انسان عالماً عامداً هم تكذيب می‌کند نظیر ﴿وَجحدُوا بها واستيقنتها انفسهم﴾^۳ خب بالأخـره آل فرعون یقین پیدا کردند که وجود مبارك موسی حق می‌گوید دیگر اما خب در بخش عملی مشکل داشتند نه بخش علمی وجود مبارك حضرت موسی فرمود ﴿لقد علمت ما أنزل هؤلاء إلا رب السموات والارض بصائر﴾^۴ تو برایـت روشن شد که حق با من است و اینها معجزه است تو بالأخـره ساحران را می‌شناسی سحر را هم دیدی عصای من را هم می‌شناسی ید بیضا را هم دیدی ﴿لقد علمت ما انزل هولاء﴾^۵ یعنی معجزات را ﴿إلا رب السموات والارض بصائر﴾^۶ اینها را آیات روشن فرستاد آن وقت شما تردید دارید برای چه؟ این مشکل انگیزه است در اینجا فرمود چه کسانی که شك داشته باشند چه کسانی که تكذيب بکنند، منشأ تكذيب گاهی مشکل علمی است گاهی مشکل عملی علی ای حال آنچه را که تردید است که بخش عزم است آنجا که شك است که بخش جزم است هر دو مسئول اند فرمود چه آن باشد چه این باشد چه تكذيب باشد سرمایه را باختید ﴿فتكون من الخاسرين﴾

اعاذنا الله من شرور انفسنا وسيئات اعمالنا

۱ - سورة توبه، آیه ۴۵

۲ - سورة توبه، آیه ۱۰۲

۳ - سورة غل، آیه ۱۴

۴ - سورة اسراء، آیه ۱۰۲

۵ - سورة اسراء، آیه ۱۰۲

۶ - سورة اسراء، آیه ۱۰۲

